

دانشجویان را به دانشگاه برگردانیم



سپید: به آرمان های دوران انقلاب هنوز هم اعتقاد دارید؟

ما آرمان های زیادی داشتیم. من وقتی سال دوم پزشکی بودم. برای اولین بار کتاب ولایت فقیه را خواندم. قبلش کتاب سیر حکمت در اروپا را خوانده بودم که نوشته دکتر فروغی بود و تاریخ ایران را هم خیلی خوانده بودم. در ذهنم این بود که ولایت فقیه بهترین حکومتی است که ما می توانیم داشته باشیم. به همین دلیل ما جزء افرادی بودیم که خیلی پیگیر این انقلاب بودیم. ولی فقیه کسی است که خطا و گناه نمی کند بنابراین بهترین رهبر است و دنبال مسائل مادی نیست و این موضوع در زمان امام و مقام معظم رهبری خودش را نشان داد. البته همیشه انسان فکر می کند که این نوع حکومت به آسانی میسر نمی شود چون هرچقدر هم که ولی فقیه خوب باشد، کسانی که کشور را اداره می کنند آدم های دیگری هستند و زمانی مملکت ایده آل می شود که همه حاکمان و مدیران به حدی برسند که بتوانند به اندازه ولی فقیه خوب باشند. ما آن زمان خیلی ایده آل گرا بودیم و وقتی وارد عمل شدیم واقع بین تر شدیم و دیدیم که هنوز باید خیلی تلاش کنیم.

سپید: چقدر آن آرمانی که داشتید، محقق شد؟ افرادی مانند من که از اول در جریان انقلاب بودیم، همیشه فکر می کنیم که نظام جمهوری اسلامی بخشی از زندگی و حیات ماست. چون با آن رشد کردیم و همیشه فکر می کنیم که اگر این نظام آسیب ببیند مانند این است که بدنمان آسیب دیده است. گاهی اوقات وقتی که به خانه و محل کار می آیم افراد به من می گویند که چرا ناراحت هستم. من سعی می کنم عنوان نکنم ولی وقتی یک خبری را می شنوم که احساس می کنم با آرمان جمهوری اسلامی مان فاصله دارد، اتوماتیک ناراحت می شوم. در تاریخچه زندگی من هم هست که همیشه مسئولیتی را پذیرفتم، برای این بوده که فکر می کردم تا زنده هستیم باید تلاش کنیم که سیستم و کشور را بهتر کنیم. فکر می کنم این موضوع وظیفه همه است و اگر همه ما تلاش کنیم می توانیم روز به روز پیشرفت کنیم.

سپید: بین دوره تخصص و فوق تخصص فاصله افتاد؟ بله من بعد از اتمام دوره تخصص، دوره آموزشی سربازی را گذراندم و مامور شدم تا سربازی را در دانشگاه شیراز بگذرانم. این مسئله همزمان با معاونت من در دانشگاه شد، یعنی شش ماه بعد از عضویت در هیئت علمی دانشگاه، معاون دانشگاه شدم. در واقع من در دوران سربازی معاون دانشگاه بودم. یک سال بعد که اواخر دوره سربازی بود، من رئیس دانشگاه شدم و به مدت ۵ سال رئیس دانشگاه شیراز بودم. آن موقع دانشگاه علوم پزشکی جدا نشده بود.

سپید: از دوره ریاست دانشگاه شیراز بفرماید. فضای کار در آن زمان چگونه بود، چه اتفاقاتی افتاد و چه خدماتی در آن دوره انجام دادید؟ در دوران ریاست دانشگاه شیراز کتابی دارم که خاطراتم را نوشته ام. اولین نکته ای که ما با آن رو به رو بودیم، این بود که بسیاری از استادان و دانشجویان در آن سال هایی که بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب بود، از دانشگاه اخراج شده بودند. من اواخر سال ۶۲ رئیس دانشگاه شیراز شدم. بررسی کردم و متوجه شدم، بهترین هیئت علمی ها و دانشجویان را در جریان انقلاب که اسمش را گذاشته بودیم، انقلاب فرهنگی از دست داده ایم. کار اصلی که من انجام دادم این بود که سعی کردم، اگر اشتباهی انجام داده ایم آن را ترمیم کنیم. به همین علت پرونده گزینش دانشجویان و استادان را دوباره بررسی کردم و توانستیم بسیاری از آنها را به دانشگاه برگردانیم. هر چند تعدادی هم از کشور رفته بودند و نتوانستیم آنها را برگردانیم.

سپید: چه تعدادی را به دانشگاه برگرداندید؟ تعداد دقیق را به خاطر ندارم اما اکثر دانشجویان را برگرداندیم و از استادان هم تمام کسانی را که می خواستند برگردند و مشکل خاصی نداشتند، برگرداندیم و در واقع اخراج آنها بیشتر مربوط به سیاست های تند و غیر منطقی بود و وقتی ضوابط را بدون تنگ نظری رعایت می کردیم می توانستیم آنها را قبول کنیم. ■

موجب خوب بودن دانشگاه می شود استنادی هستند که به امر آموزش فراتر از یک وظیفه عشق می ورزند و کارشان را با علاقه انجام می دهند.

سپید: چرا اینقدر به سیاست علاقه داشتید؟ در ابتدای دوران دانشجویی شرایط سختی بود و فعالیت های مذهبی محدودی داشتیم. در سال های ۵۴-۵۵ فعالیت های سیاسی شروع شد. من هم در این فعالیت ها شرکت داشتم در جریانات سال ۵۶ من از افرادی بودم که به حوزه می رفتم و از یک نفر دعوت می کردم که بیاید و در دانشگاه سخنرانی کند. یکی از خاطرات شیرینی که از آن زمان دارم این است که از شیراز آیت...حائری به من توصیه کردند که از آقای شیخ محمد یزدی دعوت کنم تا بیایند و سخنرانی کنند. من از آیت الله یزدی دعوت کردم، به دانشگاه شیراز آمدند و سخنرانی کردند و فرازی که از سخنان ایشان هنوز در ذهن من است، این بود که ایشان می گفتند «رادوی و تلویزیون را به ما بدهید ما دنیا را مسلمان می کنیم» خیلی روی این موضوع که ما می توانیم این کار را بکنیم تأکید می کردند. این دوران گذشت تا اینکه من وزیر بهداشت شدم و آیت الله یزدی رئیس قوه قضائیه شدند. ایشان کسالتی داشتند و من رفتم تا ایشان را ببینم و من به آیت الله یزدی صحبت های گذشته شان را یادآوری کردم. ما زمانی که دانشجوی بودیم به عنوان نسل انقلاب عشق و علاقه ای زاید الوصف به انقلاب اسلامی داشتیم اکنون احساس می کنم باید خیلی بیشتر تلاش کنیم تا اهداف انقلاب اسلامی محقق شود. ما تشکیلی داشتیم به نام جامعه اسلامی پزشکان ایران که مرکز آن در دانشگاه شیراز بود. چپی ها و توده های ما به ما «چاپا» می گفتند. در آن انجمن کسانی مانند دکتر معین عضو بودند. دکتر معین هم دوره ما بودند. آقای دکتر رزمجو که بعدا رئیس دانشگاه اصفهان شد هم در این گروه بود. در آن انجمن کارمان این بود که از روحانیون دعوت کنیم تا به دانشگاه ها بیایند و سخنرانی کنند. به خصوص سال هایی که انقلاب شد و دانشگاه ها تعطیل شد و من تا زمانی که دانشگاه بودم با این انجمن فعالیت می کردم.

سپید: با این اوصاف و مشغله ها دوره پزشکی عمومی کی تمام شد؟ سال ۱۳۵۶ اترن بودم. قانونی آن زمان فقط در دانشگاه شیراز بود، تحت عنوان اترنی مستقیم که اگر معدلمان بالا و شاگرد اول بودیم، مستقیم به دوره تخصص می رفتیم. من در دانشگاه اصولا شاگرد اول یا دوم بودم. البته بعضی اوقات من و گاهی یکی از همکلاسی هایم که خیلی با هم دوست بودیم، شاگرد اول می شدیم. من وقتی فارغ التحصیل شدم در ایران ماندم ولی آقای دکتر معینی به آمریکا رفت و تخصص داخلی و فوق تخصص غدد گرفت و الان در آمریکا به عنوان فوق تخصص دیابت طبابت می کند. من همیشه می گویم ایشان اگر در ایران می ماند می توانست خیلی کارها بکند و مؤثر باشد. آن سال من توانستم بلافاصله رزیدنت سال اول داخلی شوم. برای انتخاب رشته به شدت توسط استادانم که در گروه داخلی بودند یعنی دکتر رستگار و اسماعیل بیگی ترغیب شدم تا به رشته داخلی بیایم ولی من علاقه داشتم که رانوپزشکی بخوانم ولی به خاطر حمایت و خواسته آنها به رشته داخلی آمدم.

سپید: به چه دلیل؟ علتش این است که آنها فکر می کردند، اگر به رشته سال ۱۳۵۶ اترن بودم. قانونی آن زمان فقط در دانشگاه شیراز بود، تحت عنوان اترنی مستقیم که اگر معدلمان بالا و شاگرد اول بودیم، مستقیم به دوره تخصص می رفتیم. من در دانشگاه اصولا شاگرد اول یا دوم بودم. البته بعضی اوقات من و گاهی یکی از همکلاسی هایم که خیلی با هم دوست بودیم، شاگرد اول می شدیم. من وقتی فارغ التحصیل شدم در ایران ماندم ولی آقای دکتر معینی به آمریکا رفت و تخصص داخلی و فوق تخصص غدد گرفت و الان در آمریکا به عنوان فوق تخصص دیابت طبابت می کند. من همیشه می گویم ایشان اگر در ایران می ماند می توانست خیلی کارها بکند و مؤثر باشد. آن سال من توانستم بلافاصله رزیدنت سال اول داخلی شوم. برای انتخاب رشته به شدت توسط استادانم که در گروه داخلی بودند یعنی دکتر رستگار و اسماعیل بیگی ترغیب شدم تا به رشته داخلی بیایم ولی من علاقه داشتم که رانوپزشکی بخوانم ولی به خاطر حمایت و خواسته آنها به رشته داخلی آمدم.

سپید: با این اوصاف و مشغله ها دوره پزشکی عمومی کی تمام شد؟ سال ۱۳۵۶ اترن بودم. قانونی آن زمان فقط در دانشگاه شیراز بود، تحت عنوان اترنی مستقیم که اگر معدلمان بالا و شاگرد اول بودیم، مستقیم به دوره تخصص می رفتیم. من در دانشگاه اصولا شاگرد اول یا دوم بودم. البته بعضی اوقات من و گاهی یکی از همکلاسی هایم که خیلی با هم دوست بودیم، شاگرد اول می شدیم. من وقتی فارغ التحصیل شدم در ایران ماندم ولی آقای دکتر معینی به آمریکا رفت و تخصص داخلی و فوق تخصص غدد گرفت و الان در آمریکا به عنوان فوق تخصص دیابت طبابت می کند. من همیشه می گویم ایشان اگر در ایران می ماند می توانست خیلی کارها بکند و مؤثر باشد. آن سال من توانستم بلافاصله رزیدنت سال اول داخلی شوم. برای انتخاب رشته به شدت توسط استادانم که در گروه داخلی بودند یعنی دکتر رستگار و اسماعیل بیگی ترغیب شدم تا به رشته داخلی بیایم ولی من علاقه داشتم که رانوپزشکی بخوانم ولی به خاطر حمایت و خواسته آنها به رشته داخلی آمدم.

سپید: معیار انتخاب این افراد چه بود؟ صلاحیت علمی شان و اینکه من احساس کنم، وقتی که آدم تحصیل کرده ای بشوند برای جامعه مفید هستند و می توانند تأثیرگذار باشند و معلم خوبی شوند. وقتی که من رئیس دانشگاه شیراز بودم، یادم هست که وقت زیادی گذاشتم و به ۹۰ نفر از بهترین فارغ التحصیلان را انتخاب کردم و به آنها بورس دادیم. از این ۹۰ نفر حدود ۸۰ نفر برگشتند و اگر الان بروید و تحقیق کنید، می بینید این ۸۰ نفر بهترین استادان دانشگاه شیراز هستند. وقتی من به وزارت بهداشت آمدم برنامه ای که ایجاد کردم، این بود که تقریباً ۱۰۰ بورس خیلی خوب درست کردم و از بین افرادی که در دانشگاه های پزشکی کل کشور بودند ۱۰۰ نفر را انتخاب کردم و با تک تک شان شخصا مصاحبه کردم و به آنها بورس دادم و از این تعداد ۸۰ نفرشان برگشتند و امروز جزء بهترین متخصصین کشور هستند. یکی از کارهای خیلی خیلی مهمی که ما باید روی آن سرمایه گذاری کنیم، نیروی انسانی است. من وقت زیادی برای این کار گذاشتم. یادم هست که از ساعت ۷ تا ۹ شب در دفترم با این افراد مصاحبه می کردم. یک آدم قوی و خوب می تواند یک دانشگاه را عوض کند. هدفمان این بود که دوره های فوق تخصص را در ایران راه بیندازیم و زمانی که من معاون آموزشی وزارت بودم، خیلی از دوره های فوق تخصصی هنوز راه نیافته بود. ما سعی کردیم این دوره ها را ایجاد کنیم و نیروهای را تربیت کنیم که بتوانند بقیه را تربیت کنند. در دانشگاه هم فلوهای خوب انتخاب کردم و هم دانشجوی PhD خوب داشتم و فکر می کنم اینها سرمایه های اصلی زندگی من هستند. ■

موجب خوب بودن دانشگاه می شود استنادی هستند که به امر آموزش فراتر از یک وظیفه عشق می ورزند و کارشان را با علاقه انجام می دهند.

سپید: چرا اینقدر به سیاست علاقه داشتید؟ در ابتدای دوران دانشجویی شرایط سختی بود و فعالیت های مذهبی محدودی داشتیم. در سال های ۵۴-۵۵ فعالیت های سیاسی شروع شد. من هم در این فعالیت ها شرکت داشتم در جریانات سال ۵۶ من از افرادی بودم که به حوزه می رفتم و از یک نفر دعوت می کردم که بیاید و در دانشگاه سخنرانی کند. یکی از خاطرات شیرینی که از آن زمان دارم این است که از شیراز آیت...حائری به من توصیه کردند که از آقای شیخ محمد یزدی دعوت کنم تا بیایند و سخنرانی کنند. من از آیت الله یزدی دعوت کردم، به دانشگاه شیراز آمدند و سخنرانی کردند و فرازی که از سخنان ایشان هنوز در ذهن من است، این بود که ایشان می گفتند «رادوی و تلویزیون را به ما بدهید ما دنیا را مسلمان می کنیم» خیلی روی این موضوع که ما می توانیم این کار را بکنیم تأکید می کردند. این دوران گذشت تا اینکه من وزیر بهداشت شدم و آیت الله یزدی رئیس قوه قضائیه شدند. ایشان کسالتی داشتند و من رفتم تا ایشان را ببینم و من به آیت الله یزدی صحبت های گذشته شان را یادآوری کردم. ما زمانی که دانشجوی بودیم به عنوان نسل انقلاب عشق و علاقه ای زاید الوصف به انقلاب اسلامی داشتیم اکنون احساس می کنم باید خیلی بیشتر تلاش کنیم تا اهداف انقلاب اسلامی محقق شود. ما تشکیلی داشتیم به نام جامعه اسلامی پزشکان ایران که مرکز آن در دانشگاه شیراز بود. چپی ها و توده های ما به ما «چاپا» می گفتند. در آن انجمن کسانی مانند دکتر معین عضو بودند. دکتر معین هم دوره ما بودند. آقای دکتر رزمجو که بعدا رئیس دانشگاه اصفهان شد هم در این گروه بود. در آن انجمن کارمان این بود که از روحانیون دعوت کنیم تا به دانشگاه ها بیایند و سخنرانی کنند. به خصوص سال هایی که انقلاب شد و دانشگاه ها تعطیل شد و من تا زمانی که دانشگاه بودم با این انجمن فعالیت می کردم.

سپید: با این اوصاف و مشغله ها دوره پزشکی عمومی کی تمام شد؟ سال ۱۳۵۶ اترن بودم. قانونی آن زمان فقط در دانشگاه شیراز بود، تحت عنوان اترنی مستقیم که اگر معدلمان بالا و شاگرد اول بودیم، مستقیم به دوره تخصص می رفتیم. من در دانشگاه اصولا شاگرد اول یا دوم بودم. البته بعضی اوقات من و گاهی یکی از همکلاسی هایم که خیلی با هم دوست بودیم، شاگرد اول می شدیم. من وقتی فارغ التحصیل شدم در ایران ماندم ولی آقای دکتر معینی به آمریکا رفت و تخصص داخلی و فوق تخصص غدد گرفت و الان در آمریکا به عنوان فوق تخصص دیابت طبابت می کند. من همیشه می گویم ایشان اگر در ایران می ماند می توانست خیلی کارها بکند و مؤثر باشد. آن سال من توانستم بلافاصله رزیدنت سال اول داخلی شوم. برای انتخاب رشته به شدت توسط استادانم که در گروه داخلی بودند یعنی دکتر رستگار و اسماعیل بیگی ترغیب شدم تا به رشته داخلی بیایم ولی من علاقه داشتم که رانوپزشکی بخوانم ولی به خاطر حمایت و خواسته آنها به رشته داخلی آمدم.



آیت الله العظمی تهرانی

بعداً رئیس بخش شدند و مرحوم دکتر هنجی که استاد قلب ما بود و آقای دکتر یگانه دوست فوق تخصص ریه و مرحوم دکتر حق شناس استاد خون و دکتر عمرانی استاد غدد ما بودند. من خیلی خوشحال هستم که بعدا توفیق پیدا کردم که در تجلیل از استادانمان مراسم بزرگداشت برگزار کنیم و در مورد زندگی شان کتاب بنویسیم و از آنها قدردانی کنیم ولی متأسفانه بلافاصله بعد از انقلاب برخی از آنها مورد کم لطفی قرار گرفتند یعنی در مرحله ای از دانشگاه اخراج شدند ولی بعدا توانستیم شرایط را بهتر کنیم و در ۱۰ سال گذشته توانستیم آنها را به دانشگاه شیراز بیاوریم و مراسم تجلی برایشان برگزار کنیم و برای هرکدامشان کتاب نوشتیم و هنوز هم به شدت خودمان را مدیون آنها می دانیم.

سپید: یکی از مباحثی که در پزشکی مطرح است، آموزش اخلاق در پزشکی است، شما وضعیت اخلاق را چگونه ارزیابی می کنید؟ اخلاق چیزی نیست که بتوان با تئوری درس داد. دانشجو باید استادی داشته باشد تا از او اخلاق یاد بگیرد. اخلاق را از دکتر رستگار یاد گرفتیم. ایشان نهایت احترام را برای تمام بیمارانشان قائل بودند. آن زمان پیوند کلیه و دیالیز نبود، بیماری که نارسایی کلیه داشت و می خواست به خانه برود و منتظر مرگ باشد دکتر رستگار دو ساعت وقت می گذاشتند و با مریض و تک تک اعضای خانواده اش صحبت می کردند. به نظر من ما به معلمانی نیاز داریم که وقت کافی صرف کنند و با مریض ها و همکارانشان صحبت نمایند و اخلاق را رواج دهند. این فضا در آن

بعداً رئیس بخش شدند و مرحوم دکتر هنجی که استاد قلب ما بود و آقای دکتر یگانه دوست فوق تخصص ریه و مرحوم دکتر حق شناس استاد خون و دکتر عمرانی استاد غدد ما بودند. من خیلی خوشحال هستم که بعدا توفیق پیدا کردم که در تجلیل از استادانمان مراسم بزرگداشت برگزار کنیم و در مورد زندگی شان کتاب بنویسیم و از آنها قدردانی کنیم ولی متأسفانه بلافاصله بعد از انقلاب برخی از آنها مورد کم لطفی قرار گرفتند یعنی در مرحله ای از دانشگاه اخراج شدند ولی بعدا توانستیم شرایط را بهتر کنیم و در ۱۰ سال گذشته توانستیم آنها را به دانشگاه شیراز بیاوریم و مراسم تجلی برایشان برگزار کنیم و برای هرکدامشان کتاب نوشتیم و هنوز هم به شدت خودمان را مدیون آنها می دانیم.

سپید: یکی از مباحثی که در پزشکی مطرح است، آموزش اخلاق در پزشکی است، شما وضعیت اخلاق را چگونه ارزیابی می کنید؟ اخلاق چیزی نیست که بتوان با تئوری درس داد. دانشجو باید استادی داشته باشد تا از او اخلاق یاد بگیرد. اخلاق را از دکتر رستگار یاد گرفتیم. ایشان نهایت احترام را برای تمام بیمارانشان قائل بودند. آن زمان پیوند کلیه و دیالیز نبود، بیماری که نارسایی کلیه داشت و می خواست به خانه برود و منتظر مرگ باشد دکتر رستگار دو ساعت وقت می گذاشتند و با مریض و تک تک اعضای خانواده اش صحبت می کردند. به نظر من ما به معلمانی نیاز داریم که وقت کافی صرف کنند و با مریض ها و همکارانشان صحبت نمایند و اخلاق را رواج دهند. این فضا در آن

زمان به درجه اعلا بود. الان فضا می تواند خیلی بهتر شود. من نمی گویم الان خیلی اوضاع بدی داریم اما با ایده آل فاصله داریم.

سپید: آموزش بالینی و بیمارستانی تان در آن زمان چطور بود؟ عمده آموزش ما بالینی بود و معلمان درجه یکی داشتیم که بهترین سخنرانی ها را برای ما می کردند. آموزش ما به صورت گروهی بود و هیچ وقت نبود که ما گزارش صبحگاهی برویم و استادان نباشند. استاد با چه عشق و علاقه ای به حرف های ما گوش می داد، آن چیزی که

زمان به درجه اعلا بود. الان فضا می تواند خیلی بهتر شود. من نمی گویم الان خیلی اوضاع بدی داریم اما با ایده آل فاصله داریم.

سپید: آموزش بالینی و بیمارستانی تان در آن زمان چطور بود؟ عمده آموزش ما بالینی بود و معلمان درجه یکی داشتیم که بهترین سخنرانی ها را برای ما می کردند. آموزش ما به صورت گروهی بود و هیچ وقت نبود که ما گزارش صبحگاهی برویم و استادان نباشند. استاد با چه عشق و علاقه ای به حرف های ما گوش می داد، آن چیزی که

سپید: ولی آن زمان دانشگاه شیرازرتبه علمی بالای داشت ؟ تردیدی وجود ندارد که آن زمان دانشگاه شیراز بهترین دانشگاه کشور بود یعنی به مراتب از دانشگاه تهران بهتر بود. توفیق خیلی بزرگی که در من زندگی ام داشتم، این بود که ما دانشجوی دانشگاه شیراز بودیم، تمام استادان ما تمام وقت بودند. یادم نمی آید که من کشیک بوده باشم و استاد آن شب به سراغ من نیامده باشد. بنابراین شاید ما واقعاً بهترین آموزش را در دانشگاه شیراز دیدیم. استادان ما عاشق درس دادن بودند. تمام وقت در کنار ما بودند و ما هیچ کمبودی در زمینه آموزش نداشتیم. طوری که وقتی من فارغ التحصیل شدم و به دانشگاه لندن برای بخشی از دوره های فوق تخصصی ام رفتم آنجا احساس کردم از همه دانشجویان بیشتر بلد هستم و احساس کمبود نکردم، قرار بود یک سال بمانم ولی بعد از سه ماه احساس کردم نیازی نیست بمانم و به ایران برگشتم.

سپید: شاخص ترین استادان را به یاد دارید؟ بله از استادان شاخص ما آقای دکتر فرامرز اسماعیل بیگی، رئیس بخش داخلی بودند و دکتر اصغر رستگار که

